

متن کامل سخنرانی
هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)
در سمینار
«اوضاع سیاسی ایران و دورنمای آن»

یکشنبه ۱۶ نوامبر ۱۹۹۷

نیروهای شرکت کننده:

انجمن دمکراتیک و ضد امپریالیستی در انگلستان

انجمن کارگران مهاجر و تبعیدی

چریکهای فدائی خلق ایران

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سازمان فدائیان خلق ایران (اقلیت)

هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

بگذارید بحث را با درود به توده های قهرمانی آغاز کنیم که بدون ترس از پیگرد و کشتار، علیه رژیم جلاد جمهوری اسلامی بلند میشوند و حق خودشان را میخواهند. با درود به کارگران مبارزی که نه اخراج و زندان و شکنجه تسلیمشان میکند و نه وعده و فریب مرتجعین. با درود به زندانیان سیاسی دلاوری که پرچم نبرد را در سخت ترین شرایط در اهتزاز نگه داشته اند. با درود به زنان آزاده و جوانان مقاومی که با نیش اعتراض و مبارزه شان رژیم را بستوه آورده اند. با درود به توده های زحمتکش که خیزش خونینشان هر بار پشت ارتجاع حاکم را می لرزاند. با درود به آن دسته از روشنفکران و هنرمندان مترقی و مردمی که همچنان نافرمان ایستاده اند، به خلقشان متعهدند، مجیز مهره های رژیم را نمیگویند و تن به سازش نمیدهند.

امروز میخواهیم به یکسری مسائل مهم سیاسی که بعد از انتخابات ریاست جمهوری برجسته شده و رو آمده، بپردازیم. در این بحث، هر جا به افراد یا جناحهای رژیم اشاره میکنیم، منظورمان نماینده های یکه نظام و دولت ارتجاعی واحد است. ما از لحاظ ماهوی فرقی بین دار و دسته خاتمی با جانورانی که پشت ناطق نوری جمع شدند، بین باند رفسنجانی و باند خامنه ای و غیره قائل نیستیم. همه شان در استعمار و غارت و ستم علیه توده های مردم شریکند. دست همه شان به خون طبقه کارگر و خلق آغشته است. همه شان آماج انقلابند.

برای اینکه وضعیت سیاسی امروز ایران را بهتر بفهمیم، تیتروار به دلایل شرکت وسیع مردم در انتخابات و رای دادنشان به خاتمی اشاره میکنیم:
 دلیل اول: نتیجه ۱۸ سال سرکوب و کشتار و فشار، نارضایتی و تنفر عمومی نسبت به جمهوری اسلامی است. در عین حال، همین سرکوب طولانی دامنه خواسته های مردم را محدودتر کرده و سطح توقعاتشان را تنزل داده.
 دلیل دوم: جامعه ایران، جوان است. این از نظر روحیه و شور و شوق و انرژی مبارزاتی، جنبه خیلی مثبتی است. اما این نیرو از نظر سیاسی خیلی بی تجربه است؛

نوآموز است؛ امکان اینکه برای مدتی دنبال راه های غلط و بی سرانجام بیفتد زیاد است. دلیل سوم: جمهوری اسلامی تقریباً يك نسل کامل از انقلابیون را کشتار کرده. بنابراین بین جنبش توده ها با آگاهی طبقاتی، با تشکل طبقاتی، با پیشاهنگ کمنیستی، فاصله زیادی افتاده. امروز يك قطب قدرتمند انقلابی در جامعه حضور ندارد و این يك عامل تعیین کننده در اوضاع و تحولات سیاسی است.

دلیل چهارم: در طول ۱۸ سال گذشته، امکاناتی که جریانات و شخصیت های سیاسی و فرهنگی اصلاح طلب و مسالمت جو برای ترویج نظراتشان در اختیار داشتند، خیلی بیشتر از کمنیست های انقلابی بوده. حداقل در ۱۰ سال اخیر، اینها توانستند علیرغم فشارها و محدودیتها، تبلیغات علنی نسبتاً وسیعی در جامعه داشته باشند. اینها مسالمت جوئی و محافظه کاری، ضدیت با مبارزه قهرآمیز، ضدیت با حزب کمنیستی و رهبری انقلابی، و راه انتخاباتی و پارلمانتاریسم و رفرمیسم را در جامعه اشاعه داده اند؛ يك حال و هوای رفرمیستی را تقویت کرده اند. یعنی این واقعیت ندارد که مردم بر پایه به اصطلاح «بلوغ سیاسی» یا «آگاهی و اراده مستقل» خودشان پای صندوق رفتند و «تاکتیکی» به خاتمی رای دادند تا جمهوری اسلامی تضعیف بشود و سرنگونیش نزدیکتر بشود. واقعیت اینست که افکار مردم از مدتها قبل شکل داده شد؛ اهداف محدود و راه و روش رفرمیستی در بین مردم اشاعه داده شد. تاثیر این جو سازی و خلق افکار، در شرکت مردم در انتخابات، غیر قابل انکار است.

بنظر ما این عامل و بقیه عواملی که گفتیم، همچنان در اوضاع سیاسی بعد از انتخابات هم نقش ایفاء میکند.

امروز ما با توده کثیر محرومی مواجهیم که توقع دارند اوضاع تغییر کند و وضع زندگیشان بهتر شود.

با اقتدار میانه حالی مواجهیم که تا حدودی به وعده های خاتمی امید بسته اند و امروز توهماتشان را مستقیماً یا از زبان نماینده های سیاسی - فرهنگیشان مطرح میکنند.

با حکومتی مواجهیم که بویژه به جوانان و زنان وعده رفرم میدهد؛ برای جلب یکسری اقتدار، شعار ایرانگیری میدهد و جنبه اسلامی خودش را با آن حدت و شدت سابق مطرح نمیکند. این حکومت قدرت عوامفریبی دارد اما با وعده هایش، توقعات مردم و در نتیجه، دردسرهای خودش را بیشتر میکند.

ما با هیئت حاکمه ای مواجهیم که بعد از انتخابات، تضادهای درونیش حادث شده. فقط اشاره میکنیم که پاندهای مختلف سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی، پیوندها و جهت گیریهای بین المللی خودشان را دارند. رقابت امپریالیستها سر ایران و دعوای منطقه ای شان مستقیماً روی جمهوری اسلامی تاثیر میگذارد؛ این خودش يك عامل مهم تفرقه و شکاف درون هیئت حاکمه است.

و بالاخره اینکه، ما مواجهیم با يك گرایش، با يك حال و هوای رفرمیستی.

این گرایش چکار میکند؟ راه پیشروی جنبش مردم را سد میکند. اینکار را با محدود کردن اهداف مبارزاتی مردم میکند. این گرایش میخواهد تمام انرژی و هم و غم مردم، متوجه کانالهایی بشود که خود رژیم باز میکند. در حالی که هدف رژیم از باز کردن این کانالها، هیچ چیز غیر از سر کار گذاشتن و کنترل کردن مردم نیست. انتخابات ریاست جمهوری یکی از این کانالها بود. يك ائتلاف طبقاتی در جریان این انتخابات شکل

گرفت که خودش را به همین گرایش رفرمیستی متکی کرد. این گرایش را دامن زد. این ائتلاف در واقع مثل يك حزب غیر رسمی عمل کرد. حزبی که میشود اسمش را گذاشت: حزب جامعه مدنی.

این حزب، شعار خاص خودش را دارد. شعارش حاکمیت نظم و قانون و امنیت است. بدون اینکه روشن کند چه نظمی، چه قانونی، چه امنیتی؟ بدون آنکه بگوید این نظم و قانون و امنیت به حاکمیت چه کسانی، چه طبقاتی خدمت میکند و چه طبقاتی را به بند میکشد؟ سعی میکند این شعار را به شعار مردم تبدیل کند. یعنی همه فکر کنند که علت بدبختیهایشان اینست که جامعه هر که هر کیست؛ دولت در دولت است؛ قانون - که منظور همان قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی است - خوب رعایت نمیشود.

بخشهایی از مردم هم این حرفها را قبول میکنند. چون واقعا از این باصطلاح هرج و مرج و بی قانونی به تنگ آمده اند. یعنی متوجه نیستند که این جور چیزها نتیجه عملکرد يك نظام اقتصادی - اجتماعی معین است. گناه این فرد، آن جناح یا این نهاد نیست. متوجه نیستند که همین نظام، همین دستگاه دولتی میتواند باقی بماند، یعنی فقر و فلاکت و فشار و سرکوب علیه مردم باقی بماند، اما بی قانونی یا هرج و مرج به شکل امروزش نباشد؛ تعدیل شده باشد. متوجه نیستند که نظام ارتجاعی میتواند باقی بماند، اما مناسبات درون طبقات ارتجاعی حاکم تغییراتی بکند؛ کمتر ملوک الطوائفی باشد؛ بورژوازی تر یا به قول امروزیها مدنی تر باشد. نتیجه این طرز تفکر اینست که اگر جناحی از ارتجاع بفکر این نوع تغییرات بیفتد و پای اجرائیش برود، آن جناح را ضد رژیم، مترقی و مردمی حساب میکنند؛ یا در بهترین حالت در مقابلش آچمز میشود.

حزب جامعه مدنی، يك دفعه از آسمان نازل نشده. محصول يك دوره معین تاریخی است. این حزب، دستبخت نیروهای معینی است که بخورد جریانات مختلف داده میشود. به ذهن خودتان رجوع کنید. خیلی از شما احتمالا سالهای زیادی است که یا از فعالین جنبش سیاسی هستید یا بهر ترتیب با این جنبش مستقیما پیوند داشته اید. واقعا چند نفر از شما تا همین تازگیها اسمی از جامعه مدنی شنیده بودید و مسئله تان بود؟ چرا در چند ده سال گذشته، نیروهای مبارز چه در ایران، چه کشورهای دیگر، هدف فعالیتشان استقرار جامعه مدنی نبود؟ یعنی بکلی از تاریخ پرت بودند! از این مرحله باصطلاح ضروری بی خبر بودند؟ آیا جنبش بین المللی کمونیستی اشتباه کرد که بیشتر از صد سال پیش، یعنی درست موقعی که داشت تازه تکوین پیدا میکرد، حسابش را با مقوله جامعه مدنی تسویه کرد؟ اینکار را بعنوان بخشی از نقد جامعه سرمایه داری و نظام سرمایه داری کرد و آن نقد برای شکل گیری جنبش کمونیستی ضرورت حیاتی داشت. حالا، آخر قرن بیستم، از يك جائی - آنهم نه فقط در ایران که در سطح دنیا - دارند افکار را حول شعار جامعه مدنی شکل میدهند. کی ها میتوانند در سطح جهانی، و اینطور وسیع، جامعه مدنی را تبلیغ و ترویج کنند؟ معلوم است: صاحبان قدرت؛ بورژوازی بین المللی؛ امپریالیستها و طبقات ارتجاعی. اینها در شرایطی هستند که خودشان میدانند چه آشی برای اکثریت مردم دنیا پخته اند؛ و بهتر از هرکس میدانند که چه خطراتی از پایین تهدیدشان میکند. برای همین سعی میکنند بهر شکل مانع از نفوذ ایده های انقلابی در جوامع تحت سلطه بشوند؛ بهر شکل از تب و تاب انقلابی و غلیان اجتماعی در این کشورها کم کنند. این نظریه را پیش

گذاشته اند تا افق دید توده ها و سطح توقعاتشان را پایین بیاورند. یکسری افراد و جریانات فرمیست و انحلال طلب و سازشکار خارج از قدرت هم که پشت دست خود را داغ کرده اند و تصمیم دارند بهیچوجه دور و بر انقلاب و قهر انقلابی پیدایشان نشود، با تمام وجود دارند در بوق بورژوازی بین المللی فوت میکنند.

کسی که امروز گرایشات فرمیستی و ضدانقلابی که زیر پرچم «جامعه مدنی» جمع شده اند را نبیند، یا ببیند و با آن مبارزه نکند، هر چقدر هم که از منافع و حقوق زحمتکشان حرف بزند، هر چقدر هم که از لزوم سرنگونی دولت فقها بگوید، عملاً جاده صاف کن کسانی است که با طرح ها و ترفندهای عوامفریبانه شان میخواهند این نظام را از خطر نجات بدهند.

درست به همین ترتیب، اگر در مواجهه با این اوضاع، کسی شروع کند به «به به و چه چه» برای ناآگاهی مردم؛ یعنی بخواهد نقاط ضعف و توهمات مردم نسبت به يك جناح حکومت را درست برعکس جا بزند؛ اسم توهم را هوشیاری و آگاهی و تاکتیک توده ای بگذارد، اگر عوامفریب نباشد، ساده لوح است.

مردم وسیعاً در انتخابات شرکت کردند و اشتباه کردند. این را باید به صراحت گفت. باید به مردم گفت که با اینکار نه فقط يك جناح از رژیم را تقویت کردید، بلکه به جاده ای قدم گذاشتید که اصولاً برای تخفیف نارضایتی و تنفر شما نسبت به کل نظام و برای مهار کردن مبارزاتتان طراحی شده. باید به مردم گفت که این راه سرنگونی نیست که هیچ، حتی به اصلاحات واقعی هم نمی رسد. باید گفت که راه انتخاباتی، راه نیست چاه است. باید گفت که معنی انتخابات در يك نظام ارتجاعی اینست که هر چند سال یکبار به ستمدیده ها اجازه داده میشود از بین ستمگرها، يك شخص یا يك گروه را برای ستم به خودشان انتخاب کنند. باید گفت که هدف از این انتخابات، در درجه اول، مشروعیت بخشیدن به نظام و سیاستها و عملکردهای طبقه حاکمه است. با اینکار دشمن های مردم، نقاب «نمایندگی مردم» میزنند تا توده ها را تحت کنترل خودشان بگیرند.

اینها حرفهایی است که مردم نیاز دارند از زبان نیروهای آگاه انقلابی بشنود؛ نه دنباله روی از اشتباهات و حرکات ناآگاهانه توده ها؛ نه اینکه به هزار زور و زحمت بخواهیم مردم را قانع کنیم که ما هم در این مسیر انتخاباتی با شما بودیم؛ حتی اگر انتخابات را تحریم کرده بودیم!

کسانی که به مردم نمیگویند اشتباه کردید، علیرغم هر فحشی هم که بر دو جناح بدهند و در حرف بگویند هر دو سر و ته يك گریاسند، ته دلشان راه و رسم انتخاباتی را قبول دارند. حداقل فکر میکنند خدا را چه دیدی، شاید از این راه چیزی هم به ما ماسید! کسانی که دنباله روی از توده ها را در پوشش دفاع از توده ها فرموله و تقدیس میکنند، حتی به تحقق منافع کوتاه مدت مردم هم خیری نمی رسانند چه برسد به منافع درازمدتشان.

اینکه خیلی از مردم واقعا اعتمادی به رژیم و انتخاباتش نداشتند، اینکه خیلی از آنها خاتمی را نمی شناختند و فقط بخاطر توده‌نی زدن به ولی فقیه و همدستانش پای صندوق رفتند، اینکه شرکت در انتخابات صحنه تحرك نسل جوان و زنانی شد که از وضع حاکم بستوه آمده اند، يك واقعیت است. اما این واقعیت، بهیچوجه انتخابات دوم خرداد را باصطلاح «يك واقعه استثنائی»، یا يك «شورش توده ای» و امثالهم نمیکند. حتی اگر

بخشی از مردم گمان میکردند با رای دادن به خاتمی، دارند نظام را تضعیف میکنند، باید پرسید چرا اینطور فکر میکردند؟ غیر از اینست که فکر میکردند خاتمی نماینده نظام نیست؟ فکر میکردند ناطق نوری به نمایندگی از طرف همه جناح ها و نهادهای حاکم میخواید جمهوری اسلامی را حفظ کند و خاتمی چیزی غیر از این میخواهد؟ این یعنی توهم.

این حالت فقط در ایران تحت جمهوری اسلامی پیش نیامده و حتی از این نظر هم استثنائی نیست. شما فکر میکنید در میان میلیونها توده ای که در کشورهای مختلف آمریکای لاتین از دیکتاتوریهایی نظامی و سالهای دراز کشتار به تنگ آمده بودند و سالهای اخیر در بازیهای انتخاباتی شرکت کردند، کم بودند کسانی که فکر میکردند با این کار کل نظام را تضعیف میکنند؟ به نتیجه این بیراهه ها در آمریکای لاتین نگاه کنید. چه چیزی تغییر کرد؟ کدامیک از منافع مردم تامین شد؟ کدام مناسبات اقتصادی - سیاسی و اجتماعی بطور جدی دست خورد؟ مسکوت گذاشتن این تجارب زنده و دست اول سایر کشورها فقط ناشی از تنگ نظری ناسیونالیستی نیست؛ بلکه بیشتر بیان همسویی با این توهمات و کج رفتنهاست.

تازه مگر جنبش مردم در خود ایران کم رفرمیسم و سازشکاری را تجربه کرده؟ مگر بارها نتیجه این سیاستها را ندیده ایم؟ مگر هر بار طعم تلخ شکست نچشیده ایم؟ دوره ۳۲ - ۲۰، ۴۲ - ۳۹ و همین تجربه ۶۰ - ۵۷ کافی نیست؟ رفتن در بازیهای انتخاباتی، افتادن دنبال مانورهای ارتجاع حاکم، گردن گذاشتن به راه مسالمت و محدود کردن اهداف، و دست آخر جنبش را به مسلخ کشاندن، بس نیست؟ آیا همه این تجربه تاریخی مثل روز روشن نکرده که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید»؟ چرا، و فقط کسانی که سازشکاری و رفرمیسم کورشان کرده میتوانند این حقیقت را انکار کنند.

همانطور که گفتیم، به اصطلاح «همراهی» یا در واقع دنباله روی از مردم، پوشش و توجیهی شده برای اشاعه دیدگاه ها و سیاستهای رفرمیستی. مثلاً تحت این عنوان که از آگاهی و اراده سیاسی مردم درک رمانتیک نباید داشت، به ما میگویند: همین است که هست. امروز سطح آگاهی و مبارزاتی و اراده سیاسی مردم در حد شرکت در انتخابات و رای دادن به خاتمی است. امروز این سطح ممکن و موجود است؛ بنابراین همین سطح مطلوب و واقع بینانه است. یا مثلاً پایه تحلیلشان را این میگذارند که حیات نظام موجود (که باید یادآوری کنیم چیزی جز دستگاه سلطه طبقات معین یعنی کمپرادور - ملاکان نیست) به ولایت فقیه و نهادهایی از قبیل شورای نگهبان گره خورده است. یا بهمین ترتیب، تبلیغ میکنند که تضاد و دعوای اصلی جامعه، امروز بین جمهوریت با ولایت یا خلافت است. بنابراین همه نیرو و انرژی و توجه را باید روی زدن خلافت و برقراری جمهوری متمرکز کرد. این جور تحلیل کردن، تار موئی با استدلال طرفداران «جامعه مدنی» فاصله دارد. این جور تحلیل کردن، زمینه را آماده میکند که اگر تغییرات جدی تر و ملموس تری در حکومت انجام شد، نتیجه گیری بشود که نظام عوض شده. و این يك فرض محال یا يك احتمال بعید نیست.

تحت شرایطی، تغییرات و حک و اصلاحات از بالا میتواند بیشتر از آنچه که امروز خیلی ها تصورش را میکنند انجام بشود. يك دولت ارتجاعی، میتواند بنا بر مصالح و اوضاع و شرایط مشخص، بر مبنای اقت و خیزهای سیاسی، لباسهای مختلف حکومتی تن

کند. مثلاً همین نظام ارتجاعی و تحت سلطه در ایران، يك دوره تحت رژیم سلطنتی اداره میشد و حالا تحت رژیم اسلامی، دستگاه دولت و حکومت همیشه با هم مظرخند و نمیشود از هم جدایش کرد؛ ولی دو چیز مختلفند. دستگاه دولتی ابزار سلطه، ابزار دیکتاتوری طبقه یا طبقاتی از جامعه بر طبقات دیگر است. دستگاه دولتی، رابطه بین مسلط و تحت سلطه، حاکم و محکوم را حفظ میکند؛ تثبیت میکند. اما رژیم یا حکومت، شکل و شمایل و رنگ و روی سیاسی و عقیدتی، و نحوه سازماندهی همان دستگاه دولتی، همان دیکتاتوری و سلطه طبقاتی را نشان میدهد. حکومت، ترکیب معینی از نماینده های سیاسی و نظامی و فرهنگی طبقات مسلط است. اینکه حکومت چه ترکیبی داشته باشد به تناسب قوای درون جناح های هیئت حاکمه، و چگونگی رویارویی با دشمنانش - یعنی با توده های مردم - مربوط میشود. با این حساب، این امکان وجود دارد که جمهوری اسلامی دچار چنان تغییراتی شود که بقول امیرالیستهای آمریکائی، دیگر اسلامی نباشد. مثلاً نهاد ولایت فقیه یا شورای نگهبان رسماً حذف شود. اما اساس دست نخورده باقی بماند. خلاصه اینکه، حکومتها و رژیمها کاملاً ممکن است در نتیجه حك و اصلاحات و تضادهای بالائی ها تغییر کنند و کنار بروند. اما داغان کردن دولت ارتجاعی فقط با انقلاب مسلحانه، با جنگ خلق، امکان پذیر است.

مسئله مهم دیگری که این روزها رو آمده، مسئله فرمیسیم و نحوه برخورد به رفرمهاست.

هستند کسانی که وقتی بحثهای ما را میشوند، با قیافه حق به جانب میگویند: چرا متوجه نیستید؟ اوضاع خیلی خراب است؛ مردم محتاج يك روزته اند، محتاج يك ذره فضای نفس کشیدنند. مگر شما مخالفید مردم کمی نفس بکشند و اپوزیسیون هم نفسی تازه کند؟ مگر شما با اصلاحات مخالفید؟ چرا اینقدر دگم هستید؟ چرا باور نمیکنید که میشود رفرمهایی را به همین رژیم تحمیل کرد؟

اما بحث بر سر اینها نیست. بحث بر سر اینست که چه رفرمی؟ با چه کیفیتی؟ چه چیزهایی را رفرم میدانیم؟ در ثانی، رفرمهای واقعی در زندگی مردم را چطور و در چه دوره هائی میشود به يك رژیم ارتجاعی تحمیل کرد؟ ما مخالف مبارزه برای اصلاحات نیستیم. مبارزات کارگران برای افزایش دستمزد، ایجاد تشکلات مستقل کارگری، بهبود وضع معیشت، مبارزه برای توقف آزار و سرکوب رهبران و فعالین جنبش کارگری، و خیلی از مبارزات روزمره ای که بخشهای مختلف مردم به پیش میبرند، خصلت اصلاحی دارد. مردم تا بحال بر سر اینچور خواسته ها مبارزات قهرمانانه ای داشتند و توانستند در مقاطعی و بر سر موضوعاتی، دشمن را عقب بنشانند. این مبارزات برای توده ها، حکم مدرسه جنگ را دارد. حس همبستگی، روحیه رزمندگی، حس تحقیر دشمن و نترسیدن از قربانی و مرگ، حس همبستگی و اتحاد و تشکل را در آنها تقویت میکند. این مبارزات برحق است و باید ادامه پیدا کند؛ و ادامه پیدا میکند. هر نیروی انقلابی باید اهمیت این مبارزات را درک کند و از آن دفاع کند.

مسئله اینجاست که اصلاحات، نتیجه جانبی از خودگذشتگی و مبارزه جوئی و حرکت انقلابی توده هاست. اصلاحاتی که در وضعیت اقتصادی و سیاسی اجتماعی بوجود آمده، نتیجه مسالمت جوئی و استغاثه پیش دشمن نبوده، بلکه نتیجه مبارزات سخت و خونین

علیه آنها بوده. اجرای اصلاحات، یعنی عقب نشینی دشمن در مقابل چنین مبارزاتی، و گرنه تظلّم خواهی هیچوقت نمیتواند به تغییر واقعی در نحوه زندگی پایینی ها و نحوه حاکمیت بالائیها منجر بشود.

اما در مورد مشخص حکومت خاتمی و شرایط امروز باید بگوئیم که خیلی ها هنوز هیچ چیز نشده از هول حلیم توی دیک افتاده اند و وعده های رفرم را بجای خود رفرم گذاشته اند. جا زدن وعده های رفرم بجای رفرم، عوامفریبی محض است. خاتمی در مورد آزادیها و فرصتهای اجتماعی برای زنان و جوانان، فقط وعده داده. این سؤال مهمی است که چرا خاتمی یا در واقع رژیم نیاز به چنین وعده هایی را احساس کرده؟ چرا؟ چون فهمیده اند دیگر نمیتوانند عین سابق حکومت کنند. جو انفجاری جامعه را حس کرده اند. خصومت و تنفر نسبت به رژیم خیلی شدید است. جمهوری اسلامی مناسباتش را حتی با طبقات میانی که معمولا در هر جامعه ای قرارست تا حدودی نقش سرعت گیر و حائل در تضاد بین بالائی ها و تحتانیها را بازی کند، خونین و قهرآمیز کرده. بحث فریبکارانه «آشتی ملی» که خاتمی چیها راه انداخته اند، مخاطب عمده اش اقشار میانی است. رژیم میخواهد با دادن وعده خرده امتیازات، مردم بویژه بخشهای میانی جامعه را امیدوار کند، جو انفجاری را کاهش بدهد و برای خود وقت بخرد. جالب است که تبلیغاتچی های خاتمی در دانشگاه ها و جاهای دیگر تراکتی با این مضمون پخش کرده اند: به خاتمی کمک کنید. از او انتظار نداشته باشید!

البته اسم حرفهائی که خاتمی در مورد استقرار نظم و قانون و امنیت میزند را هم میشود رفرم گذاشت؛ منتهی رفرم ارتجاعی؛ رفرم در جهت تحکیم و تقویت رژیم. یعنی اینکه قانون ارتجاعی رعایت شود؛ نظم ارتجاعی بهم نخورد؛ و امنیت عمومی تحت همین نظام برقرار باشد. کسانی که دنبال رفرمهایی از قماش «قانونمند» کردن جامعه هستند، در واقع میخواهند استثمار و ستم طبقاتی و جنسی و ملی، قانونی تر و منظم تر انجام بگیرد. میخواهند تقسیم سهم طبقات حاکمه از دسترنج مردم، با حساب و کتاب باشد. این رفرمی است برای کارآمدتر کردن و تقویت نظام ارتجاعی و هیچ ربطی به منافع توده های مردم ندارد. این از آن رفرمهایی نیست که مردم به رژیم تحمیل میکنند. بلکه از آن حک و اصلاحات ارتجاعی است که قاعدتا هر رژیمی، هر موقع که نیازش باشد انجام میدهد. این درست است که بعضی وقتها فقط جناحی از ارتجاع حاکم ضرورت حک و اصلاح را می بیند و این مسئله موضوع جدال و دعوای درونی رژیم میشود؛ اما بعضی وقتها هم بر سرش توافق عمومی میکنند. خلاصه اینکه معنی هر رفرمی، تغییر مثبت به نفع خلق نیست.

خوبست نگاهی به قدمهایی که در همین چند ماهه ریاست جمهوری خاتمی در عرصه های مختلف برداشته شده بیندازیم تا ماهیت و کم و کیف تغییرات مورد نظر این جناح را بهتر بفهمیم.

دار و دسته حاکم با سلام و صلوات سندیکای روزنامه نگاران را درست کرده اند. البته دفاع از این تشکل، خیلی پرووئی میخواهد. حتی رفرمیستهای علنی هم هنوز جرات اینکار را بخودشان نداده اند. این یک تشکیلات زرد و کنترل شده و از بالاست که خودشان بریدند و دوختند و ریاستش را هم به شخصی مثل عباس عبدی دادند که چیزی از

بازجوهای اوین کم نداشته.

پرداختن به حق و حقوق زنان در جمهوری اسلامی تحت حکومت خاتمی چیزی بیشتر از پر و بال دادن به باصطلاح فمینیستهای اسلامی یا نشان دادن چند زن در جوار این یا آن وزیر نبوده. حرفهای فائزه رفسنجانی در مورد فعالیت باصطلاح فمینیستهای اسلامی خودش بحد کافی افشاگرانه است. میگوید که این فعالیتهای سیاسی و فرهنگی بهیچوجه در مقابل دولت نیست، بلکه در کنار دولت و برای پر کردن خلأی است که نیازش احساس میشود.

به اصطلاح «گشایش فرهنگی» و تغییرات در وزارت ارشاد هم داستان خودش را دارد. همه ما از کارنامه چندین ساله خاتمی در وزارت ارشاد با خبریم و میدانیم در سالهای جنگ ارتجاعی ایران و عراق و کشتار زندانها، چه فرهنگی را تبلیغ میکرد. حالا هم اگر میخواهید بدانید آقای وزیر جدید از چه قماش است، کافیت رجوع کنید به کتابی که سال ۶۸ تحت عنوان نقد توطئه آیات شیطانی علیه سلمان رشدی نوشته و افکار کثیف حزب الهی خودش را کاملاً رو کرده. وای بحال کسانی که برای آزادی و آزادی قلم به این امامزاده دخیل می بندند.

بگذریم. اجازه بدهید در فرصتی که باقی است، به دورنمای تحولات جامعه بپردازیم. بنظر ما ترسیم هرگونه دورنمایی، بدون پرداختن به نقشی که انقلابیون و مشخصاً کمونیستهای انقلابی میتوانند و باید بازی کنند، بی فایده است؛ حرفای است. کار ما تفسیر وقایع و تحولات نیست، بلکه آگاهانه و فعالانه و نقشه مند می‌خواهیم در دگرگونی اوضاع شرکت کنیم؛ می‌خواهیم دگرگونی اوضاع را مطابق نقشه و طرح خود هدایت کنیم. اول صحبت اشاره ای داشتیم به اینکه یکی از عوامل کشیده شدن مردم به بازی انتخاباتی جمهوری اسلامی، نبود يك قطب قوی انقلابی در جامعه بود. منظور ما مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها از يك قطب انقلابی قدرتمند و حاضر در جامعه، قطبی است که حول يك حزب پیشاهنگ پرولتری تشکیل میشود. حزبی که هدفش سازمان دادن انقلاب باشد نه رفم. حزبی که خط و برنامه، استراتژی و تاکتیکهای صحیح برای رهبری جریان طولانی انقلاب را از اول تا آخر جلو بگذارد. ما با تمام قوا برای تشکیل چنین حزبی حرکت میکنیم؛ برای تدوین چنین برنامه ای؛ برای پیاده کردن چنین استراتژی و تاکتیکهایی. تجارب گرانهای جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش کمونیستی در ایران، پشتوانه این حرکت است.

اما پیشاهنگ پرولتری بر زمینه يك اوضاع عینی مشخص عمل میکند. بنابراین باید عوامل مثبت و منفی در این اوضاع عینی را بشناسد و به هر کدام درست برخورد کند. تحلیل ما از صحنه سیاسی اینست که دشمن در موضع ضعف قرار گرفته، ترفندها و دعوای درونی و وعده و وعیدهای هم اساساً بیان همین موقعیت ضعیف است. اتفاقاً رژیم هر کاری میکند که مردم این را نفهمند و فکر کنند که جمهوری اسلامی با ثبات و محکم و قدر قدرت است. ترفندها و حک و اصلاحات حکومتی و بازیهای انتخاباتی که قرارست داروی شفابخش جمهوری اسلامی باشد، میتواند نتیجه معکوس ببار آورد؛ میتواند شکافها و تضادهایشان را زیادتیر کند. پیشاهنگ انقلابی باید از فضاهائی که در نتیجه دست بدست شدن قدرت و دعوای درون اردوی ارتجاع بوجود می آید و از امکانات واقعی تحت

شرایط معین، برای پیشبرد امر انقلاب استفاده کند.

اگر هدف، سرنگونی دولت ارتجاعی باشد؛ اگر انقلاب را محدود به تغییر و حک و اصلاح در حکومت یا حداکثر تغییر حکومتها و رژیمها نبینید، بلکه بخواهید کل این نظام و دستگاه دولتی که میتواند شکل های مختلف حکومتی بخودش بگیرد را سرنگون کنید؛ آنوقت به تضادهای درون ارتجاع و اینچور فضاها و فرصتها طور دیگری نگاه میکنید. سریعتر به تدارك انقلاب می پردازید؛ بهتر دشمن را افشاء و مردم را آگاه میکنید. نه اینکه يك دوره هاج و واج به تغییرات در بالا نگاه کنید؛ بعدش هم که از گنجی در آمدید و خواستید کاری کنید تغییرات حکومتی را تحول مثبت انقلاب معرفی کنید. نه اینکه با هر واقعه ای، سردی و گرمیتان شود. نه اینکه بعضی چیزهای درست و جمعبندیهایی که به ضرب تجربه های خونین به شما تحمیل شده بود و لااقل در حرف قبول کرده بودید را یکشبه فراموش کنید و دوباره برگردید اول خط: به همان تز رسوای «جبهه واحد ضد دیکتاتوری»، به همان «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، منتها اینبار تحت لوای عمده بودن ولایت فقیه و خلافت، و تحت شعار تجدد، مدرنیسم، سکولاریسم، لائیسیت، جامعه مدنی و غیره.

توده های مردم هم فقط در صورتی میتوانند از تفرقه و شکاف درونی دشمن، برای پیشبرد امر خودشان استفاده کنند که توهمی به این یا آن جناح رژیم نداشته باشند. اگر دچار توهم باشند، در دوره هایی که تضاد و درگیریهای درونی دشمن بالا میگیرد، امکان اینکه به گوشت دم توپ مرتجعین تبدیل شوند یا عملاً نردبان ترقی يك جناح به راس قدرت و تسلط بر جناح دیگر شوند، زیادتیر میشود. اینجاست که يك بار دیگر مخرب بودن سیاست دنباله روی از حرکت خودبخودی توده ها و توهما و اشتباهاتشان روشن میشود. اینجاست که ضرورت اینکه نیروی پیشاهنگ انقلابی خلاف جریان عمومی حرکت کند تا بتواند افق دید مردم را روشن کند و اهدافشان را مشخصتر کند و راه واقعی رهایی را به آنها نشان دهد، بهتر به چشم می آید. فقط در صورتیکه انقلابیون روی اهداف و راهشان محکم باشند، با دیدن عوامل نامساعد مثلاً دنباله روی مردم از این یا آن طرح ارتجاع حاکم دلسرد و دچار گنجی نشوند، یعنی در واقع بطور علمی آفت و خیزها و پیچ و خمهای راه انقلاب را درك کرده باشند، میتوانند توده های مردم را رهبری کنند. وگرنه ممکنست خودشان هم بشکلی، همراه توده ها دنباله رو جریانات ارتجاعی و ضدانقلابی بشوند.

وجه دیگر اوضاع عینی، ادامه مقاومت و مبارزه توده هاست. همان توده هایی که بهر صورت در انتخابات شرکت کردند و به این راه و شیوه امید بستند. واقعیت اینست که تاملین خواسته های اساسی مردم بویژه اقشار فقیر شهر و روستا با حل معضلاتی گره خورده که هیئت حاکمه نمیتواند بسادگی بر سرش مانور بدهد. فلاکت اقتصادی و فشار خرد کننده بر اکثریت جامعه را نمیخواهند و نمیتوانند تخفیف دهند. بیخود نبود که خاتمی در تبلیغات انتخاباتیش برنامه اقتصادی اعلام نمیکرد. آن موقع گفته میشد که خاتمی برنامه اقتصادی ندارد. در صورتیکه داشت! برنامه اقتصادی همان چیزی بود و هست که سالهاست در ایران و خیلی کشورهای دیگر از طرف امپریالیستها دیکته شده. خاتمی هم مثل رفسنجانی و خامنه ای و بقیه این دار و دسته، نوکر و مجری سیاستهای صندوق بین

المللی پول و بانک جهانی است. قاعده بازی اینست که حکام کشورهای تحت سلطه - چه ولایت فقیه را قبول داشته باشند چه نداشته باشند - کمربندها را هر چه سفت تر کنند و شیره زحمتکشان را هر چه بیشتر بکنند. بنابراین، زمینه عینی مقاومت و بروز مبارزات و خیزشهای توده ای همچنان وجود دارد. آنچه باید گفت و به مردم نشان داد اینست که شرایط برای زیر ضربه بردن کل دولت ارتجاعی، برای باز کردن جبهه های مختلف مبارزاتی علیه رژیم، مساعد است.

تحت این شرایط، ما بر لزوم همکاری نیروهای مترقی و انقلابی در نبرد علیه کل این نظام و حاکمانش، علیه جمهوری اسلامی و همه خادمان و نمایندگانش، تاکید میکنیم. این همکاری باید در خدمت به شکل گیری و تقویت يك قطب قدرتمند انقلابی انجام شود. این همکاری میتواند و باید در عرصه های گوناگونی که واقعا دشمن را زیر ضرب میبرد، سازمان داده شود. جبهه های مبارزاتی مختلفی از طرف اقشار و طبقات مختلف مردم در مقابل رژیم باز شده است: جبهه مبارزاتی زنان، اعتراضات و مبارزات کارگری، مبارزات زندانیان سیاسی و خانواده های آنها، شورشهای قهرآمیز زحمتکشان و حاشیه نشینان شهرها، مقاومت جوانان، مقاومت هنرمندان و نویسندگان مترقی، تا مبارزات مختلفی که در خارج از کشور جریان دارد. در این جبهه ها و در پشتیبانی از مبارزات محقانه بخشهای مختلف خلق میشود و باید این همکاری را سازمان داد. ما آماده این همکاری هستیم.

www.iran-archive.com

نشانی سازمان: BM BOX 8561 LONDON WC1N 3XX, U.K.